

برده است ابو مسلم ویرا کت دنیا لکن با چون مقداری بر تقدیر کند
آن تو بره در چو آویخته است فرمود که برو و تو بره خود را بگیر
و هم از وی آرزو کرد که در می داشت میازاد رفت تا آرزو کرد ساسلی
بر وی الحاح بسیار کرد چند جارت تا از آن سائل خلاصی یا بد
آن سائل در مقام بله وی ایست در رسم را بوی داد و تو بره که همراه
داشت بکار خانه در دو در آن برد و از جوب ریزه که از آینه ایشان
ریخته بود هر کرد و سر آنرا بیت و بجان برد و پنهان از اهل خود
بخانه در آورد و بیرون رفت اهل وی آن تو بره را دید سر کشاد
دید که هر آمد سفید است خیر کرد و نان سخت چون مذاق بر آمد ابو مسلم
رحم الله از اهل خود ترسان بخانه در آمد اهل وی آن نان و عطای
که داشت پیش وی نهاد بخورد چون فارغ شد پرسید که این از کی
کت از آن آرد که آورده بودی ابو مسلم رحمه الله بیج گفت: **و هم آرد**
وی آرزو که هرگاه بمنزل خود در آمدی چون بیان برای رسیدی بگه
گفتی خاتون وی نیز بگه گفتی و چون بخانه در آمدی بگه گفتی وی نیز
بگه گفتی و شتر ایط خدمت بجای آوردی و طعام پیش وی نهادی
روزی زنی با اهل وی کت که تو خاتون ابو مسلم خزلانی اگر وی
با معاویه سختی می گوید ویرا هادی دهد و چندان عطای دهد
معاشی شما بخیر گذرد چون شب شد ابو مسلم بخانه آمد و بگه گفت
اهل وی سرافقت نکرد و بطریق محمود و طیب خدمت بجای نیاورد

دانست که

دانست که ویرا کسی بنساز آورده است کت با رخدایا هر که اهل را
بنساز آورده است چشم ویرا نابینا کرد آن زن در خانه خود
نشست بود و چراغ بنهاده با حاضران کت که چراغ بود گفتندی
گفت ان الله چشم من تا بینا شد و چون دانست که آن برب دعای
ابو مسلم شده است پیش آید و اظهار توبه می کرد و استدعای دعا
می کرد تا آن وقت که ابو مسلم رحمه الله دعا کرد که بار خدا یا اگر است
می گوید چشم ویرا بینا کرد آن فدای کت چشم ویرا بینا کرد آید
و هم از وی آرزو کرد که کسی که آهوان بروی می گذارند کت کت
ویرای کتدای ابو مسلم دعا کن تا فدای کت آهوان باز دارد
تا ما بدست بگیریم وی دعا کردی و فدای کت آهوان از رفتن
باز داشتی تا کت کت بدست بگفتندی **حاضرین عهدتیس که گفتند**
الله از وی آرزو کرد که چون عطای خود بگفتی در طرف روی خود
کردی و بیج یک از مساکین از وی چیزی طلب نداشتی که آنکه
برای چون بخانه رسیدی آنرا پیش اهل خود انداختی آنرا بشیر
سمان بودی که در اول بود و بیج کم و زیاده نیاوردی و هم از
آرزو که روزی قوی ویرا عطای کردند چون کوچی کرد مشک ویرا
بیر شیر کردند چون مقداری راه بر رفت با خود کت این شیر برای
آشایدست وقتی که بوضو حاجت افروز خواهم کرد باز کت
و آن قوم را کت که شیر را بستند و آب پر کنده چنان کردند هرگاه که